

سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی

(پژوهشی در ریشه‌شناسی تاریخی «سیمرغ» در حکمت اسلامی - ایرانی)

حسن بلخاری قهی*

چکیده

بدون تردید «سیمرغ» یکی از مهمترین و جذابترین نمادهای اشراقی و عرفانی در تمدن اسلامی - ایرانی است. ردپای این مرغ اساطیری را میتوان در متون اوستایی و پهلوی یافت؛ هم بعنوان مرغی سدره‌نشین و طوبی‌نشین و هم با نام حکیمی بلند مرتبه در حکمت زرتشتی. تلفظ اصلی واژه سیمرغ در *اوستا*، «مرغو سه نه» در پهلوی «سن مورو» و «سه نه موروک» و در مواردی در زبان فارسی، «سیرنگ» آمده است که مستشرقین آن را به عقاب و شاهین ترجمه کرده‌اند. شاید ترجمه واژه به عقاب، ناشی از تأمل مترجمان بر واژه *syena* سانسکریت باشد که در آن زبان، بمعنای عقاب است و چنانکه میبینیم این واژه سانسکریت، از نظر تلفظ بسیار شبیه *saena* اوستایی است. شیخ اشراق در بخشهای مختلف آثار خود درباره سیمرغ سخن گفته است؛ در رسالاتی همچون *صغیر سیمرغ*، *عقل سرخ* و *فی حالة الطفولية*. او در *عقل سرخ* با رویکرد و تأویلی بدیع که در حمایت سیمرغ از رستم در جنگ با اسفندیار دارد، در رساله *صغیر سیمرغ* با بیان مقدمه‌یی که شرح فضایل سیمرغ است و در

۷۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱۸

* استاد گروه مطالعات عالی هنر دانشگاه تهران، تهران، ایران: hasan.bolkhari@ut.ac.ir



فی حالة الطفولية با بیان طوبی‌نشینی این مرغ اسطوره‌یی، از سیمرغ بحث کرده است. نوع پرداختن شیخ‌اشراق به این بحث بیانگر جایگاه و قداست سیمرغ در ذهن و زبان او و مهمتر از آن، مطالعه و شناخت وی از حکمت ایران باستان است. در این مقاله از سیمرغ در متون اوستایی و پهلوی و بازتاب آن در حکمت اشراقی سخن می‌گوییم.

کلیدواژگان: اوستا، سیمرغ، متون پهلوی، شیخ‌اشراق، حکمت اشراقی.

* * *

مقدمه

سیمرغ بلند پروازترین پرنده اسطوره‌یی و عرفانی در پیکره فرهنگ ایرانی - اسلامی است؛ از استقرارش بر فراز درختی ممتاز در فرهنگ اوستایی تا زال‌پروریدنش در حکمت حماسی و بر ستیغ قلّه قاف نشستنش در حکمت عرفانی. حضور این مرغ والامقام در فرهنگ دینی ایران باستان، منظومه حماسی ایرانیان و حکمت اشراقی امثال شیخ‌اشراق، جایگاه این پرنده را به جایگاهی بیدیل در فرهنگ دینی و حکمی ما بدل نموده است.

گرچه ادراک حکمت تبدیل استقرار سیمرغ از درخت به کوه در متن تحویل حماسه و دیانت به حکمت و معرفت در فرهنگ ایرانی جذاب است - زیرا در نخستین متنی که از او با عنوان سَن نام برده میشود بر فراز درختی آشیانه دارد و با پروازش تخم حیات را در هستی می‌پراکند و در متن یکی از عالیترین متون حکمی یعنی منطق‌الطیر عطار، این درخت تبدیل به کوه ۷۸ میشود- اما مهمتر از آن، نسبت بیدیل این مرغ با خرد، آگاهی، نور، اشراق و حیات است؛ عواملی که او را محبوب قلمرو عرفان ساخته و مورد استناد شیخ‌اشراق در حکمة‌الاشراق قرار میدهد.

قدمت حضور سیمرغ در اندیشه ایرانی چنانکه در متن نشان خواهیم داد، از دوره ظهور اندیشه زرتشتی در ایران است. اما در دوره بعد از اسلام در ایران،



سیمرغ از یکسو حضور حماسی در شاهنامه یافت - هم در سیمای یزدانی در داستان زال، هم پیروزی رستم بر اسفندیار و هم غیریزدانی در پیروزیهای اسفندیار در هفتخوان خود- و از سوی دیگر، حضور عرفانی در رساله‌هایی چون رساله الطیر ابن سینا و ترجمه آن توسط شیخ اشراق، رساله الطیر احمد غزالی، روضة الفریقین ابوالرجاء چاچی، نزهت‌نامه علایی و از همه مهمتر، منطق الطیر عطار.

بدون تردید، در تاریخ حکمت و اندیشه ایرانی - اسلامی مهمترین و مشهورترین اثر عرفانی در باب سیمرغ، منطق الطیر عطار نیشابوری است. این اثر بنظر میرسد کاملاً از رساله‌های فوق‌الذکر متأثر است، بویژه از رویکرد خاص و متمایز شیخ اشراق؛ نه فقط در رساله الطیر او بلکه در رساله‌های دیگرش نیز. بعنوان مثال، شباهت مفاهیم مطرح شده در منطق الطیر (در بابی با عنوان «ابتدای کار سیمرغ») با مطالب شیخ اشراق در برخی رسائلش که به آن اشاره خواهیم کرد، بینظیر است. ساختار و فرمی که عطار به قصه مرغان و شهریار آنها (سیمرغ) بخشید، آن را جاودانه کرده و به اثری مهم در عرصه عرفان اسلامی، بویژه در تبیین وحدت حاکم بر هستی تبدیل نمود.

داستان طالبان حقیقت در منطق الطیر با مجمع مرغان و در طلب شهریار مرغان آغاز میشود، هدهد رهبری این مجمع را بر عهده دارد و این رهبری را از همدمی و همسخنی با سلیمان یافته است؛ اوست که تمامی مرغان را به طلب سیمرغ یا پادشاه مرغان میخواند:

هست ما را پادشاهی بیخلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

هفت وادی: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا پیموده میشود تا در نهایت مرغان باقیمانده به بارگاه حضرت سیمرغ میرسند:

۷۹

هم ز عکس روی سیمرغ جهان چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند باز از نوعی دگر حیران شدند
خویش را دیدند سی مرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
(همان: ۵۱۲).

چنانکه اشاره شد، داستان سیمرغ عطار یکی از بینظیرترین تمثیلهای عرفانی در بیان وحدت حاکم بر هستی است. این مرغ که البته در فرهنگ اسلامی عناوین دیگری مانند عنقا یا طایر قدسی پیدا کرد، در اشعار عرفای دیگر نیز ظهور یافت، از جمله در اشعار مولانا:

سیمرغ هوای ما ز قاف آید دام شبلی و بوالحسن گردد

(دیوان شمس، غزل ۶۸۷)

و اشعار حافظ شیراز (با تأکید بر عنقا):

وفا مجوی ز کس ور سخن نمیشنوی بهره طالب سیمرغ و کیمیا میباش

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود میبری و زحمت ما میداری

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کانجا همیشه باد بدست است دام را

من به سرمنزول عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

(حافظ شیرازی، ۱۳۹۹: صفحات مختلف)



درباب واژه‌شناسی سیمرغ

تلفظ اصلی سیمرغ در *اوستا*، «مرغو سه نه» و در پهلوی «سن مورو» و «سه نه موروک» و در فارسی سیمرغ و در مواردی سیرنگ است. این واژه توسط مستشرقین به عقاب و شاهین ترجمه شده و شاید ترجمه آن به عقاب ناشی از تأمل مترجمان بر واژه *syena* سانسکریت باشد که در آن زبان بمعنای عقاب است و چنانکه میبینیم این واژه سانسکریت، از نظر تلفظ بسیار شبیه *saena* اوستایی است. همچنین ممکن است ایجاد نسبت میان شاهین و سیمرغ از تلفظ بسیار شبیه به هم *سَئِنَ* و *شَئِنَ* ناشی شده باشد، زیرا *شئن* در طول زمان میتواند بصورت شاهین درآمده و تلفظ شود؛ بویژه اگر به جایذیری «سین» و «شین» در برخی زبانها توجه کنیم؛ از جمله در زبانهای عبری و عربی که این دو حرف با تبدیل به هم، دو تلفظ مختلف از یک واژه و معنا را سبب میشوند، مانند کلمات موسی (به عربی) و موشه (به عبری) یا سلام (به عربی) و شلام یا شالوم (به زبان عبری).

همچنین هنگامیکه از واژه «*سَئِنَ*» در *اوستا* (بدون ترکیب با مرغو) استفاده شده، میتواند ارجاع به یکی از حکیمان بزرگ زرتشتی باشد که یکصدسال پس از زرتشت دنیا آمد و صدسال در ترویج دین او کوشید. شهرت *سَئِنَ* حکیم به حکمت و دانایی قطعاً یکی از عوامل اصلی تعبیر سیمرغ به دانایی و حکمت در فرهنگ ایرانی است. در *فروردین‌یشت* (کرده بیست و چهارم، بند نود و هفت) از این حکیم چنین یاد شده است: «*فروهر پاک‌دین سَئِنَ* پسر اهوم ستوت را میستائیم، نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد» (پورداد، ۱۳۴۷: ۲/۸۲). پورداد در شرح این *سئن*، او را همان حکیم بلندمرتبه زرتشتی و *سئن* را دقیقاً بمعنای سیمرغ میداند. در *گائته‌ها* بعنوان معتبرترین بخش *اوستا* سخنی از سیمرغ نیست اما در *یشت چهاردهم اوستا* (کرده پانزدهم، بند چهل و یکم) از فراخ‌گستری، فراگیری و احاطه او بر عالم سخن رفته است:

۸۱



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

بهرام اهورا آفریده را میستاییم، بکند پیروزی (بهرام) با فرّ، این خانه را از برای گله گاوان فراگیرد، چنانکه این سیمرغ، چنانکه این ابر بارور کوهها را احاطه میکند (همان: ۱۲۸).

پورداود در شرح یکی از توصیفات فیلوس بیلیوس یونانی (ف. ۱۳۰.م) درباره اهورامزدا (که بنقل از زرتشت، سر اهورا را به سر شاهین تشبیه میکند) معتقد است در جایی از *اوستا*، سر اهورا به سر پرنده‌یی تشبیه نشده است اما احتمال میدهد ممکن است منظور فیلوس، سَن باشد که در پهلوی و فارسی سیمرغ خوانده میشود (همان: ۴۰ / ۱).

در *اوستا* علاوه بر بهرام‌یشت، در رشن‌یشت (بند ۱۷) نیز از سیمرغ یا همان سَن سخن رفته است:

تو هم ای رشن پاک در بالای آن درخت سیمرغ [مرغوسنه] که در میان دریای فراخکرت برپاست (آن درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را ویسپوبیش (همه را درمانبخش) خوانند و در آن تخمهای کلیه گیاهها نهاده شده است. ما ترا به یاری میخوانیم (همان: ۵۷۳).

برخی این مرغ را همان شاهین یا وارغَن دانسته‌اند اما در ادامه این بحث نشان می‌دهیم که میان شاهین و سیمرغ در *اوستا* و فرهنگ ایران باستان تفاوت وجود دارد. اما در باب مرغوسَن یا همان سیمرغ در *اوستا* آنچه مورد تأکید است و بعدها توسط شیخ‌اشراق مورد توجه قرار گرفته، یکی فراخ‌گستری اوست: «پرنده‌یی با قدرت فراوان، درشت‌اندام و گسترده و فراخ‌بال... در وصف درشتی اندام و فراخی بال‌هایش آمده که هنگام پرواز چون ابر بر کوهستان سایه می‌افکند» (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۵). شاهد مثال این معنا همان آیه مذکور در یشت دوازدهم است. شیخ‌اشراق از این فراخ‌گستری بصراحت سخن نگفته اما در مقدمه صفیر سیمرغ بصورت ضمنی این معنا را چنین روایت کرده است:



این رساله موسوم است به صغیر سیمرغ و زیان ندارد که در پیش مقدمه یاد کنم از احوال این مرغ بزرگوار و مستقر او. روشن‌روانان چنین نموده‌اند که هر آن (هُدْهُدِی که در فصل بهار ترک آشیان خود بگوید و به منقار خود پر و بال خود برکند و قصد کوه قاف کند) سایه کوه قاف بر او افتد بمقدار هزار سال این زمان که «وَ إِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صبح‌دم است از مشرق لاهوت اعظم. درین مدت سیمرغی شود که صغیر او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است. صغیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد، همه با اویند و بیشتر بی‌اویند (سهروردی، ۱۳۵۵: ۳/ ۳۱۵).

همچنین در رساله عقل سرخ مینویسد: «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیانه خود بدر آید و پر بر زمین بازگستراند» (همان: ۲۳۳). عطار نیشابوری در منطق الطیر خود متأثر از این رویکرد شیخ‌اشراق، چنین روایتی از سیمرغ دارد:

ابتدای کار سیمرغ ای عجب جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم‌شب
در میان چین فتاد از وی پری لاجرم پر شور شد هر کشوری
هر کسی نقشی از آن پر برگرفت هر که دید آن نقش کاری درگرفت
آن پر اکنون در نگارستان چین است «اطلبو العلم و لو بالصین» ازین است
گر نگشتی نقش پر او عیان این همه غوغا نبودی در جهان
این همه آثار صنع از فر اوست نقشها جمله ز نقش پر اوست
چون نه سر پیداست وصفش را نه بن نیست لایق بیش از این گفتن سخن

۸۳

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

وصف دیگر سیمرغ، نشستن بر فراز درخت «ویسپوبیش» در دریای فراخکرت است. از دریای فراخکرت سخن خواهیم گفت اما درخت ویسپوبیش، درختی است که تخم همه گیاهان عالم در آن بودیعت نهاده شده است. شرح



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

کامل این درخت نه در متن /اوستا بلکه در متون و روایات پهلوی آمده است. این درخت در متون پهلوی با عنوان «هرویسپ تخمه» شناخته میشود که در لغت بمعنای درخت همه تخم یا درختی است که در بردارنده تخم همه گیاهان است. در شرح این درخت در متون پهلوی آمده است:

چون هنگام آفرینش گیاهان رسید، امشاسپند امرتات [امرداد] که گیاهان را سرپرستی میکرد، دانه‌های آنها را با آبی که تیشتریه (ایزد باران) از دریای فراخکرت برای باریدن روی زمین برگرفته بود درآمیخت، چون باران بر زمین فرو بارید، تخمها در دل خاک به ثمر رسید و سطح زمین را ده هزار گیاه سودمند و درمانبخش پُر کرد. از آنسو اهریمن نیز مطابق معمول معامله به ضد کرده و ده هزار گیاه زهردار و پدیدآورنده بیماری بوجود آورد. از ده هزار نوع گیاه نخستین، صد هزار نوع گیاهی که معمول است بوجود آمد و از این صد هزار نوع نبات صد هزار شاخه در میان دریای فراخکرت به گرد آمده و تشکیل درخت «هرویسپ تخمه» یا درخت همه تخم را داد. این درخت را بنام «هماک برشک» یعنی دارو و پزشک یا دارو و درمان نیز میخواندند (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۶).

بنا به روایات پهلوی، در دریای فراخکرت و در کنار درخت همه تخم، درختی دیگر با عنوان گئوکرن روید. هدف از رویاندن این درخت - که آن را هوم سفید نیز دانسته‌اند و در پهلوی «گئوکرن» تلفظ میشود - پاسداری و محافظت از درخت همه تخم بود تا از گزندهای اهریمن در امان بماند. نام این درخت نگاهبان در بند ۳۰ هرمزدیشت (یشت اول) آمده است: «فروهر گئو کرنه» توانا و مزدا آفریده را میستاییم» (پورداود، ۱۳۴۷: ۱ / ۶۵). ظاهراً خوردن از ثمرات این درخت، زندگی جاودانی و نوعی بیمرگی را سبب میشده است، بویژه که در ابتدای بند ۳۰ یشت مذکور از هزار و ده هزار درمان سخن رفته است. البته بنا به روایات پهلوی دو ماهی کرا نیز در اطراف درخت گئوکرن دائم گردش میکنند تا تخم سوسماری که اهریمن برای نابودی و

۸۴



پلیدی درخت همه تخم فرستاده است را نابود سازند. این نزاع تا ابد میان نیروهای اهریمن و حافظان درخت هرویسپ تخمه وجود دارد.

سیمرغ یا بتعبیر اوستایی مرغوسئن، بر بالای چنین درختی آشیانه دارد؛ درختی که حامل و باردار تمامی هستی گیاهی در کائنات بوده و در فرهنگ اسلامی به درخت طوبی تعبیر شده است. بتعبیر شیخ در رساله عقل سرخ: «و اگر نه هر زمان سیمرغی از درخت طوبی به زمین آید و این که در زمین بود منعدم شود، معاً معاً» (سهروردی، ۱۳۵۵: ۳/ ۲۳۴). احتمالاً اشارات شیخ اشراق به قدرت درمانگری سیمرغ نیز ناشی از تأمل او در روایاتی است که از درمانگری گیاهان و گل‌های دو درخت همه تخم و گئوکرن در میان دریای فراخکرت دریافته است. بازگویی و بازنمایی این معنا در آثار شیخ چنین است:

صفیر او [سیمرغ] به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد،
همه با اویند و بیشتر بی‌اویند.

با مایی و با ما نیی جانی از آن پیدا نیی

(و بیمارانی که در ورطه علت استسقا و دق گرفتارند) سایه او،
علاج ایشانست و مرض را سود دارد (همان: ۳۱۶).

و در رساله فی حالة الطفولیه:

آنکه وی را بر کوه قاف باید رفت و آنجا درختی است که سیمرغ
آشیان بر آن درخت دارد، آن درخت را بدست آرد و میوه آن
درخت را خورد و آن مقام سیم است. بعد از آن به طبیب حاجت
نباشد که او خود طبیب شود (همان: ۲۵۷).

۸۵

البته بر این مکان و جایگاه درمانی که در متون پهلوی به دو درخت داده شده و در متون حماسی و حکمی (چون شاهنامه و آثار شیخ اشراق) به خود سیمرغ، باید پرورش و تربیت زال را نیز افزود. روایت شاهنامه از این پرورش چنین است:



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

سال دهم، شماره چهارم
بهار ۱۳۹۹
صفحات ۷۷-۹۸

به جایی که سیمرغ را خانه بود
نهادند بر کوه و برگشتند باز
چنان پهلوان زاده بیگانه
پدر مهر و پیوند بگفتند خوار
یکی داستان زد برین نره شیر
که گر من ترا خون دل دادمی
که تو خود مرا دیده و هم دلی
چو سیمرغ را بچه شد گرسنه
یکی شیرخواره خروشنده دید
ز خاراش گهواره و دایه خاک
به گرد اندرش تیره خاک نژند
پلنگش بدی کاشکی مام و باب
فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
ببردش دمان تا به البرز کوه
سوی بچگان برد تا بشکوند
ببخشود یزدان نیکی دهش
نگه کرد سیمرغ با بچگان
شگفتی برو بر فگندند مهر
شکاری که نازکتر آن برگزید

بدان خانه این خرد بیگانه بود
برآمد بر این روزگاری دراز
ندانست رنگ سپید از سیاه
جفا کرد بر کودک شیرخوار
کجا بچه را کرده بد شیر سیر
سپاس ایچ بر سرت ننهادمی
دلم بگسلد گر ز من بگسلی
به پرواز بر شد دمان از بنه
زمین را چو دریای جوشنده دید
تن از جامه دور و لب از شیر پاک
به سر برش خورشید گشته بلند
مگر سایه‌یی یافتی ز آفتاب
بزد برگرفتتش از آن گرم‌سنگ
که بودش بدانجا کنام و گروه
بدان ناله زار او ننگرند
که جا بودنی داشت اندر بوش
بران خرد خون از دو دیده چکان
بماندند خیره بدان خوب‌چهر
که بیشیر مهمان همی خون مزید
(فردوسی، ۱۳۷۸: بخش ۲)

شیخ اشراق این پروریدن را در رسالهٔ عقل سرخ چنین روایت کرده است:

پیر را گفتم شنیدم که زال را سیمرغ پرورد و رستم اسفندیار را بیاری سیمرغ کشت. پیر گفت بلی درست است. گفتم چگونه بود؟ گفت چون زال از مادر در وجود آمد رنگ موی و رنگ روی سپید داشت. پدرش سام بفرمود که وی را بصحرا اندازند و مادرش نیز عظیم از وضع حمل وی رنجیده بود. چون بدید که پسر کریه لقاقت، هم بدان رضا داد؛ زال را بصحرا انداختند. فصل زمستان بود و سرما، کس را گمان نبود که یک زمان زنده ماند. چون روزی چند برین برآمد، مادرش از آسیب فارغ گشت. شفقت فرزندش در دل آمد، گفت یک باری بصحرا شوم و حال فرزند ببینم. چون بصحرا شد فرزند را دید زنده و سیمرغ وی را زیر پر گرفته. چون نظرش بر مادر افتاد تبسمی بکرد، مادر وی را دربرگرفت و شیر داد، خواست که سوی خانه آرد، باز گفت تا معلوم نشود که حال زال چگونه بوده است که این چند روز زنده ماند، سوی خانه نشوم. زال را به همان مقام زیر پر سیمرغ فروهشت و او بدان نزدیکی خود را پنهان کرد. چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منزه شد، آهوئی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد. چون زال شیر بخورد خود را بر سر زال بخوابانید چنانکه زال را هیچ آسیب نرسید. مادرش برخاست و آهو را از سر پسر دور کرد و پسر را سوی خانه آورد. پیر را گفتم آن چه سر بوده است؟ پیر گفت من این حال از سیمرغ پرسیدم. سیمرغ گفت زال در نظر طوبی به دنیا آمد، ما نگذاشتیم که هلاک شود. آهو بره را به دست صیاد باز دادیم و شفقت زال در دل او نهادیم، تا شب وی را پرورش میکرد و شیر میداد و به روز خود منش زیر پر میداشتم (سهروردی، ۱۳۵۵: ۳/۲۳۳).

۸۷

پَر سپاری یا پَر سپردن سیمرغ به زال، تا بهنگام نیاز آن را آتش زده و این



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

مرغ آسمانی را بخواند، بی‌ارتباط با داستان فوق نیست. در ادامهٔ روایت شاهنامه و شیخ از این پر سپاری را بازمیگوییم اما در اینجا باید به مسئله مهمتری بپردازیم و آن ظهور مرغ دیگری در متون باستانی ایران با عنوان وارغَن است.

سَنَن یا وارغَن، سیمرغ یا شاهین؟

پر سپاری که در شاهنامه به سیمرغ نسبت داده شده، در اوستا به مرغ دیگری بنام وارغَن منسوب گردیده و این وارغَن همان است که بتعبیر زامیاد یشت، چون جمشید از راست گفتاری بگسست و به دروغ روی آورد، فر از او بگسسته و به وارغَن سپرده شد:

پس از آنکه او به سخن نادرست دروغ پرداخت فرّ از او آشکارا به پیکر مرغی بیرون شتافت... نخستین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید و فرّ جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن بیرون شتافت (پورداد، ۱۳۴۷: ۲/۳۳۶).

حال، آیا این دو، دو نامند بر یک حقیقت یا دو حقیقت مختلفند؟ البته چنانکه اشاره شد پی‌درپی آمدن نام این دو مرغ در بهرام‌یشت و نیز بیان صفات و خصایل مشترک هر دو، می‌توانست ایدهٔ یکی بودن آنها را پروراند، اما برخی از متفکران، از جمله پورداد، ضمن اینکه بر یکی بودن این دو مرغ نظر دارند، وارغَن را همان شاهین میدانند. او در کتاب فرهنگ/ایران باستان و ذیل کلمهٔ شاهین، عقاب را شاهین دانسته و نام دیگر آن را همان سَنَن یا سیمرغ

میداند:

۸۸

اما از اوستا بخوبی برمی‌آید که عقاب نزد ایرانیان پایهٔ ارجمندی داشته و همواره طرف توجه بوده است. از این مرغ شکاری دو بار در اوستا بنام saena یاد شده است. این واژه را اوستاشناسان اروپایی به زبانهای خود به Adler, Eagle, Aigle گردانیده‌اند یعنی عقاب. از اینکه «سَنَن» همان شاهین (عقاب) است مورد شک و



تردید نیست، زیرا در سانسکریت، زبانی که خواهر زبانهای /اوستا و فرس هخامنشی است و از هر حیث، چه در لغت و چه در صرف و نحو با زبانهای ایران باستان پیوستگی و خویشی دارد، سین (syena) بمعنی عقاب است (همو، ۱۳۲۶: ۳۰۲).

پوردادود در ادامه وارغن را همان سیمرغ قلمداد میکند:

میتوان بیتردید جزء اول واژه وارغن را بمعنی بال گرفت و جزء دوم را از مصدر گن gan یا جن که در فارسی «زدن» گوییم. بنابراین وارغن لفظاً یعنی بالزن. اگر در /اوستا و فرس هخامنشی کلمه «بال» بجا مانده بود باید «وار» باشد هرچند که مفهوم آن با مفهوم کلمه بال فارسی فرق دارد و بمعنی موی دم اسب است. آیا این پرنده با این نام، همان مرغ شکاری عقاب است که با این عنوان خوانده شده یا مرغ شکاری دیگری است از جنس عقاب؟ آنچنانکه در خود /اوستا این پرنده تعریف شده و قرآینی که موجود است، وارغن باید نام دیگری از مرغ «سنن» باشد و این در /اوستا در نام جانوران نظیر دارد چنانکه از ژوژخارپشت با دو نام یاد گردیده و برای خروس هم دو نام آورده شده است و جز آن. اما واژه بالوان در زبان کردی میرساند که وارغن اوستایی نام یکی از مرغان شکاری است از جنس عقاب؛ زیرا بالوان در این لهجه، نام مرغی است تیزپر و زورمند و کوچکتر از عقاب و آن را از تیره سیاهچشمان شمارند، چنانکه خود عقاب از این تیره است (همان: ۳۰۵).

۸۹ بعقیده هرتسفلد بالهای پرنده موسوم به وارغن، مظهر خدای پیروزی ورترغن (همان بهرام) است.

پوردادود در موارد دیگر نیز به همانندی عقاب و شاهین و نسبت آنها با وارغن اشاره کرده است. بعنوان مثال، در شرح بهرام‌یشت، وارغن را شاهین میداند (البته در اینجا هیچ اشاره‌ی به سیمرغ ندارد).

ابتدا، کرده ۷/زمیادیشث را ذکر کنیم و سپس شرح پوردادود را:



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

بهرام اهورا آفریده را میستائیم. بسوی او هفتمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین [وارغن] که شکار خود را از پایین (یعنی با چنگالها) گرفته از بالا (یعنی با منقار) پاره میکند، درآمد که در میان مرغکان تندترین است که در میان بلندپروازان سبک‌پروازترین است. در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پران میرهاند اگرچه آن تیر خوب پرتاب شده [باشد] بپرد که شهپر آراسته در هنگام سپیده‌دم پرواز میکند، در طرف شب خوراک شب جوینده، در طرف صبح خوراک صبح جوینده که در تنگنای کوه‌ها شهپر میساید که به قلّه کوه‌ها شهپر میساید که به دره‌ها و رودها شهپر میساید که به قله درختها شهپر ساییده به بانگ مرغها گوش فرادهنده است (همو، ۱۳۴۷: ۱۲۴/۲).

پورداود در شرح این مرغ که در متن اصلی وارغن است، آن را به شاهین ترجمه کرده و ضمن اینکه تعبیر دارمستتر از این مرغ به کلاغ را نمیپسندد میگوید: «بنا به تعریفی که از این مرغ شده شکی نمیماند که از آن یک مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است» (همانجا). البته در اینجا نیز استفاده از کلمه «مثل شاهین» نشان از عدم قطعیت رأی او نسبت به یکسانی وارغن و سنن دارد. اما در شرح کلمه فرّ در یشتها باز به شاهین بازگشته و اینجا قاطعانه حکم به شاهین بودن وارغن میکند:

بنا به تعریفی که از این پرنده در فقرات ۱۹-۲۱ بهرام‌یشت گردیده شکی نمیماند که وارغن یک مرغ شکاری است از جنس شاهین و باز و یا عقاب که بخصوص پرنده توانایی است و در ایران قدیم عقاب غلم پادشاهی بوده و بعدها همین مرغ علامت اقتدار رمیها گردید... در شاهنامه مکرراً از غلم عقاب ایران یاد شده است (همان: ۳۱۷).

اما چنانکه گفتیم، چنین صفتی در متون زرتشتی به وارغن نسبت داده شده است. روایت بهرام‌یشت از این معنا چنین است:

۳۴. بهرام اهورا آفریده را میستائیم. زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا، مینوی پاک، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، اگر من از مردان بسیار بدخواه بساحری آزرده شوم چاره آن چیست؟

۳۵. آنگاه اهورامزدا گفت پری از مرغ وارغن بزرگ شهپر بجوی، این پر را بتن خود بمال، با این پر (ساحری) دشمن را باطل نما.

۳۶. کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانایی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد. آن بسیار احترام، بسیار فرنیب آنکس سازد، آن او را پناه بخشد، آن پر مرغکان مرغ.

۳۷. پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت، آن آدمی کش بکشد (اما) نه صد را، او آنان را بیکبار نکشد... فقط او یکی را کشته میگذرد.

۳۸. همه بترسند از آنکسی که پر با اوست چنانکه همه دشمنان از من برای شخص خود میترسند، همه دشمنان میترسند از نیرو و پیروزی که در شخص من نهاده شده است (همان: ۱۲۷).

جالب اینکه در همین یشت، بلافاصله پس از بیان صفات وارغن، در بند اول کرده پانزدهم، از سیمرغ فراخگستر سخن می‌رود؛ همان آیه که در بخش نخست مقاله آوردیم («چنانکه این سیمرغ، چنانکه این ابر بارور کوه‌ها را احاطه میکند»).

قطعاً پی‌درپی بودن روایت وارغن و سیمرغ در دو کرده یشت چهاردهم، در یکی پنداشتن سیمرغ و وارغن (یا شاهین) در دوره‌های بعد مؤثر بوده است. درحالیکه در متون حماسی پر سپاری به سیمرغ نسبت داده شده، دیدیم که

در یشتها همین صفت به وارغن داده شده و سپس در بند بعدی از سیمرغ سخن رفته است. این دقیقاً همان نکته‌ی است که سبب شده پورداود سیمرغ و وارغن را یکی بدانند.

سیمرغ داستانی [در داستانهای شاهنامه] نیز با داروهای خود

۹۱



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

زخمها و دردها را چاره بخشد و با درخت شگفت‌انگیزی که بر کنار دریاست سروکاری دارد. اثر پَر مرغ وارغن آنچنانکه از *اوستا* یاد کردیم، بخوبی یادآور پَر سیمرغ داستانی است و این خود دلیل روشنی است که مرغ وارغن همان مرغوسئن (سیمرغ) است. گفتیم سئن در *اوستا* مرغ شکاری معروف شاهین (آله) است (همو، ۱۳۲۶: ۳۱۳).

عقاب نیز یکی از همانندهای وارغن و سیمرغ از دیدگاه پورداود است. او ضمن اینکه مرغ افسانه‌یی «هما» را نیز همان عقاب میداند، در شرح *بهرام‌پشت* مایل است از همانندی وارغن، سیمرغ و عقاب سخن گفته و بر آن تأکید نماید؛ بویژه از منظر زبان‌شناختی که پیش از این به آن اشاره کردیم.

سیمرغ حیات‌بخش در فرهنگ اوستایی و حکمت اشراقی

فراز دیگر در نسبت میان روایت شیخ‌اشراق از سیمرغ و خصوصیات این مرغ آسمانی در متون اوستایی و پهلوی، باروری حیات توسط درختی است که سیمرغ بر فراز آن آشیانه دارد. بنا به روایات پهلوی، چون سیمرغ از درخت همه تخم برخیزد و به پرواز درآید، هزار شاخه بر آن درخت میروید و چون بر روی آن مینشینند هزار شاخه از آن میشکند. از این شکستن تخمهای گیاهی زیادی بر روی زمین فرومیریزد تا حیات دوباره گیاهان را سبب گردد. در اینجا روایات پهلوی از مرغ دیگری سخن میگویند که در همان محل سکونت دارد و مهمترین کنش او آنست که چون پس از پرواز سیمرغ، تخمهای گیاهان بر زمین ریخت آنها را جمع کرده و به ایزد باران تحویل دهد. «تیشتریه» این تخمها را تحویل گرفته و در خود جای میدهد و آنگاه با باریدن بر زمین، تخمها را برای رویش به بطن زمین میسپارد. نام این مرغ «چمروش» است و بعنوان مرغ حافظ رویش گیاهان، همچون سیمرغ نیرومند و فراخ‌گستر است و در جنگ با تورانیان نیز بعنوان حامی ایرانیان به تورانیان حمله میبرد. روایت بندهش از این معنا چنین است:

۹۲



دربارهٔ چمروش مرغ گوید که بر سر کوه البرز، هر سه سال، بسیاری از (مردم) سرزمینهای انیرانی گرد آیند برای رفتن به سرزمینهای ایرانی، برای زیان (رسانیدن)، کندن. آنگاه بُرزیزد از آن ژرف دریای ارنگ برآید، آن چمروش مرغ را بر ایستاد بر بالست همهٔ آن کوه بلند (تا بر) چیند آن همهٔ (مردم) سرزمینهای انیران را، بدآنگونه که مرغ دانه را (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۲).

جالب است که بدانیم در روایات بعدی و بویژه اسلامی، اولاً، نام سیمرغ به عنقا تبدیل شده و ثانیاً، فرازنشینی او از درخت همه تخم به کوه قاف بدل گردیده است (که البته خود نکته‌یی قابل تأمل است و در مقالی دیگر باید به آن پرداخت). بعبارتی، درخت تبدیل به کوه میشود. «بنا به روایات اسلامی کوه عنقا، کوهی است که گرداگرد جهان کشیده شده و در عظمت و بزرگی بیمانند است» (همان: ۶۸۹). در ادبیات اوستایی این معنا به کوه البرز یا هربرز برمیگردد و این کوه همان است که در روایات شاهنامه محل قرار سیمرغ، این مرغ بلندمرتبه است و در همین کوه است که زال توسط سیمرغ پرورده میشود. البته در هر دو فرهنگ، سیمرغ بر فراز آشیانه دارد؛ در روایات اسلامی بر فراز کوه و در روایات اوستایی و پهلوی بر فراز درخت. پیش از این گفتیم سیمرغ پَر خویش را به زال میسپارد تا بهنگام نیاز آن را آتش زند و سیمرغ برای دفع و رفع درد ظاهر شود. این معنا را شاهنامه چنین روایت میکند:

مگر کاین نشیمت نیاید به کار	یکی آزمایش کن از روزگار
ابا خویشتن بر یکی پر من	خجسته بود سایهٔ فر من
گرت هیچ سختی بروی آورند	ور از نیک و بد گفت‌وگوی آورند
بر آتش برافگن یکی پر من	ببینی هم اندر زمان فر من
که در زیر پرت بپرورده‌ام	ابا بچگانت برآورده‌ام

(فردوسی، ۱۳۷۸: بخش دوم)

۹۳

شیخ در بیان این معنا، ضمن بیان این پَر سپاری، تأویلی شگفت و روایتی متفاوت از شاهنامه دارد. میدانیم که در روایت شاهنامه آنگاه که زال ناتوانی رستم را در غلبه بر اسفندیار دید، سیمرغ را با آتش زدن شهپرش بیاری و حمایت فراخواند و او براهنمایی سیمرغ، با تیر ساخته شده از درخت گز، اسفندیار را از پای در می‌آورد:

سخن چون به یاد آوری هوش دار
مگر مرگ کانرا دری دیگر است
که سیمرغ را یار خوانم برین
بماند به ما کشور و بوم و جای
(همان: بخش ۲۵)

ز سیمرغ روی هوا تیره دید
فرود آمد آن مرغ گردنفرافز
همی آمد از باد او بوی مشک
بفرمود تا رستم آمدش پیش
نشست از برش مرغ فرمانروا
سرش برترین و تنش کاستر
تو این چوب را خوار مایه مدار
نگه کن یکی نغز پیکان کهن
نمودم ترا از گزندش نشان
بیامد ز دریا به ایوان و رز
همی بود بر تارک او به پای
بیاید بجوید ز تو کارزار
مکوب ایچ گونه در کاستی

بدو گفت زال ای پسر گوش دار
همه کارهای جهان را در است
یکی چاره دانم من این را گزین
گر او باشدم زین سخن رهنمای

همی راند تا پیش دریا رسید
چو آمد به نزدیک دریا فراز
به رستم نمود آن زمان راه خشک
بمالید بر ترکش پر خویش
گزی دید بر خاک سر بر هوا
بدو گفت شاخی گزین راستتر
بدان گز بود هوش اسفندیار
بر آتش مرین چوب را راست کن
۹۴ بنه پر و پیکان برو بر نشان
چو برید رستم تن شاخ گز
بران کار سیمرغ بد رهنمای
بدو گفت اکنون چو اسفندیار
تو خواهش کن و لابه و راستی



مگر بازگردد به شیرین سخن
 که تو چند گه بودی اندر جهان
 چو پوزش کنی چند نپذیردت
 به زه کن کمان را و این چوب گز
 ابر چشم او راست کن هر دو دست
 زمانه برد راست آن را به چشم
 تن زال را مرغ پدرود کرد
 ازان جایگه نیکدل برپرید
 یکی آتش چوب پرتاب کرد
 یکی تیز پیکان بدو در نشاند

بیاد آیدش روزگار کهن
 به رنج و به سختی ز بهر مهان
 همی از فرومایگان گیردت
 بدین گونه پرورده در آب رز
 چنانچون بود مردم گزپرست
 بدانگه که باشد دلت پر ز خشم
 ازو تار و ز خویشتن پود کرد
 چو اندر هوا رستم او را بدید
 دلش را بران رزم شاداب کرد
 چپ و راست پرها برو برنشاند

(همان: بخش ۲۶)

اما روایت شیخ اشراق از همین واقعه متفاوت است:

گفتم حال رستم و اسفندیار؟ گفت چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز آمد و از خستگی سوی خانه رفت. پدرش زال پیش سیمرغ تضرعها کرد و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه‌یی یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرد خیره شود. زال جوشنی از آهن بساخت چنانکه جمله مصقول بود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آینه‌های مصقول بر اسبش بست. آنگه رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد. اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن. چون نزدیک رسید پرتو سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد. از جوشن و آینه عکس بر دیده اسفندیار آمد، چشمش خیره شد، هیچ نمیدید. توهّم کرد و پنداشت که زخمی بهر دو چشم رسید زیرا که دگران ندیده بود، از اسب درافتاد و به دست رستم هلاک شد.

۹۵



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

پنداری آن دو پاره گز که حکایت کنند دو پر سیمرغ بود
(سهروردی، ۱۳۵۵: ۳/۲۳۴).

چنانکه میبینیم سهروردی روایت کاملاً متفاوتی دارد؛ نه به درخت گز اشاره دارد، نه تیر و خدنگ، نه تیر بر چشم نشانیدن و نه اسفندیار از اسب به زیر فکندن، بلکه از کلاهخود و زره مصقول و پرتوافکنی الوان پر سیمرغ در عرصه میدان میگوید. این روایت تأویلی شباهتی دارد با ترسیم نقوش رنگارنگ بر سپر آشیل، قهرمان جنگ تروی که هفائستوس ایزد هنر و صنعت، آن را برای آشیل ساخت. میدانیم در جنگ تروی وقتی به نیرنگ آگاممنون، پاتروکلوس لباس و زره آشیل را به تن کرد و به میدان رفت و کشته شد، آشیل به خونخواهی او برخاست و چون تمامی سلاح و رزم او بر اثر شکست پسرعمو، همه به غارت رفته بود، ناگزیر مادر خویش را نزد هفائستوس فرستاد تا برای او سلاح و زره بسازد. هومر در بخشی از توصیفات خود، سپر ساخته شده توسط هفائستوس را چنین شرح میدهد:

نخست سپری استوار و بسیار بزرگ ساخت، که هنر خود را در آن بکار برد؛ و چون کناره‌های آن را از سه چنبر از فروزانترین زرها فراهم کرد، دوال سیمین را بر آن بست. پنج تیغه، کلفتی بسیار این سپر را فراهم ساخت و خدای، همه هنر خود را بکار زد تا رویه آن را بیاراید. در آن زمین، آسمان و اقیانوس، آفتابی را که از راهپیمایی بازنمیمانند، ماه چهارده، اخترانی که چون افسری بر گنبد آسمانند، پروین شجاع، جبار فروزان، دب‌اکبر یا گردونه، دب‌اصغر که بگرد قطب میگردد و بر جبار مینگرد و تنها اختریست که در خیزابه‌های اقیانوس شناور نشد، همه را بر آن نقش بست... پس از آنکه این کار جاودانی را به پایان رساند، آن هنرمند یزدانی برای آن پهلوان جوشنی ساخت که از آتش بیشتر خیره میکرد، خودی استوار که بر گرداگرد پیشانیست راست

می‌آمد، از نقشی ستودنی آراسته بود و پرچمی زرین در بالای آن بود. پای‌افزاری زیبا از فلزی تاشدنی و سبک ساخت. چون همه جوشن بی‌پایان رسید، آن را در هوا برافراشت و برای مادر آخیلوس آورد. وی از کرکس تند پروازتر بود، خود را از فراز المپ به زیر انداخت، این دهشهای فروزان را بدست داشت (هومر، ۱۳۸۷: ۵۸۲-۵۷۶).

آیا شیخ‌اشراق با نیم‌نگاهی به این روایت یونانی، داستان تیر گز شاهنامه را برگردانده و از خود و زره مصقول (همچون نقوش برساخته بر لباس و سپر آشیل توسط هفائستوس) و آینه‌های بسته بر رخس، سخن گفته؟ نمیدانیم، لکن ارتباط لطیفی میان این دو روایت وجود دارد، بویژه که غیر از شیخ‌اشراق، هیچکس داستان غلبه رستم بر اسفندیار را اینگونه روایت نکرده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

رجوع شیخ‌اشراق به منابع آیین و اندیشه ایران باستان، بنا بدلائل مکرر و تأیید و تأکید مقالات و آثار متعدد، امری بین‌باز از اثبات و استدلال است. اما کیفیت رجوع و گزینش معانی و مفاهیم ویژه که منطبق با نظام فکری او باشد همچنان مورد تحقیق و تأمل است. این مقاله نشان داد که در باب سیمرغ، شیخ‌اشراق منطبق با نظام اشراقی خود وجوهاتی از حیات سیمرغ در متون باستانی را برگزیده و آنها را تقریر نموده است، تا دلیلی بین بر عدم اعتقاد سهروردی به ایران قبل و بعد از اسلام در مبانی حکمی و عرفانی باشد.

۹۷

منابع

- پورداد، ابراهیم (۱۳۲۶) فرهنگ ایران باستان، تهران: پاکتچی.
_____ (۱۳۴۷) یشتها، جلد ۱ و ۲، تهران: طهوری.
حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۹) دیوان حافظ، تهران: ققنوس.



حسن بلخاری قهی؛ سیمرغ اوستایی، سیمرغ اشراقی...

دادگی، فرنیغ (۱۳۹۶) بندهش، بکوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
رضی، هاشم (۱۳۴۶) فرهنگ نامهای اوستا، تهران: فروهر.
سهروردی، شیخ شهاب‌الدین (۱۳۵۵) مجموعه مصنفات شیخ‌اشراق، تصحیح
سیدحسین نصر و هانری کربن، ج ۳، تهران: انجمن فلسفه ایران.
عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۳) منطق‌الطیر، تهران: ماد.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸) شاهنامه، تصحیح زیر نظر ا. ی. برتلس، دوره نه جلدی،
تهران: ققنوس.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۰) دیوان شمس، تهران: بهزاد.
هومر (۱۳۸۷) /یلیاد و اودیسه، ترجمه سعید نفیسی، تهران: هرمس.